

معرفت‌شناسان (۵) و (۶)

Dummett, Michael

مایکل دامت

دامت، فیلسوف انگلیسی است که بیشتر تر در حوزه‌های فلسفه‌ی زبان و فلسفه‌ی منطق و فلسفه ریاضیات کار کرده است. او در عین حال، علاوه بر اشتغالات فلسفی، بر ضد نژادپرستی فعالیت کرده است. فلسفه‌ی دامت بیشتر تر از فلسفه‌های فرگه و ویتگنشتاین الهام می‌گیرد، و در حقیقت او به عنوان مفسر فرگه شناخته شده است.

چند اثر او به طور مستقیم به اندیشه‌های فرگه مربوط می‌شود، که مهم‌ترین آنها عبارتند از، فرگه: فلسفه‌ی زبان ۱۹۷۳ (*Frege: Philosophy of Language*) تفسیر فلسفه فرگه ۱۹۸۱ (*The Interpretation of Frege's, Philosophy*) و فرگه: فلسفه‌ی ریاضیات ۱۹۹۱ (*Frege: Philosophy of Mathematics*) از میان این سه کتاب، دو کتاب اول و سوم حاوی شرح مفصل آموزه‌های مختلف فرگه به همراه ارزیابی‌های دامت از آنها و همچنین آرای خود او است. پس از انتشار کتاب اول، تفسیرهای دیگری نیز بر آرای فرگه نوشته شد، و دامت در کتاب دوم ضمن نقد آن تفسیرها از تفسیر خودش دفاع کرد.

مهم‌ترین موضوعات فلسفه‌ی خود دامت به مابعدالطبیعه و به فلسفه‌ی زبان و به ویژه به چگونگی ارتباط این دو با یکدیگر مربوط می‌شود. موضوع اصلی که دامت در این باب به آن پرداخته است این است که واقع‌گرایی تا چه اندازه قابل دفاع و مقبول است. پاسخی که او در برابر این سؤال ارائه می‌کند، به گونه‌ای است که او را از واقع‌گرایی دور می‌سازد و به اتخاذ موضعی رهنمون می‌شود که به نام ضد واقع‌گرایی (*anti-realism*) معروف است. موضع دامت در دفاع از ضد واقع‌گرایی بر انکار اصل دو ارزشی بودن صدق (*principle of bivalence*) گزاره‌ها مبتنی است. اصل دو ارزشی بودن گزاره‌ها می‌گوید که هر گزاره‌ای یا صادق است یا کاذب، و در هر حوزه‌ی معینی از

سخن، هر گزاره فقط یکی از این ارزش‌ها را دارا است. ضد واقع‌گرایی دامت به این معنا است که به عقیده‌ی او این اصل در باب جملاتِ مربوط به حوزه‌های معینی از سخن، از قبیل وقایع گذشته و اذهان دیگر و ریاضیات، صادق نیست، و قول به عدم اعتبار آن در این حوزه‌ها به معنای اتخاذ موضع ضد واقع‌گرایانه در خصوص این حوزه‌ها است. تأثیر آموزه‌های دامت در این باره به گونه‌ای بوده است که امروزه معمولاً تفاوت واقع‌گرایی با ضد واقع‌گرایی را بر حسب همین اصل بیان می‌کنند. اگر مجموعه‌ای از گزاره‌ها را در نظر بگیریم، واقع‌گرایی در مورد این گزاره‌ها به این صورت تعریف می‌شود که اصل دو ارزشی بودنِ صدق به هر یک از این گزاره‌ها اطلاق می‌شود حتی اگر ارائه دلایل صدق یا کذب آنها برای ما ممکن نباشد، یعنی هر یک از گزاره‌ها فی‌نفسه یا کاذب است یا صادق؛ در مقابل، ضد واقع‌گرایی یعنی تا زمانی که نتوانیم دلیلی برای پذیرفتن یا رد کردن گزاره‌ای ارائه کنیم، نمی‌توانیم اصل مورد نظر را بر آن گزاره اطلاق کنیم. پس، به طور مثال، گزاره «الف ب است»، فی‌نفسه نه صادق است نه کاذب، مگر اینکه دلیلی بر یکی از دو طرف آن اقامه شود. یا، برای زدن مثالی ملموس‌تر، فرض کنیم کسی گفته باشد که «همه‌ی بچه‌های یوسف خوابیده‌اند»؛ معلوم است که اگر همه‌ی بچه‌های یوسف خوابیده باشند آن سخن صادق است، و اگر نخوابیده باشند کاذب؛ اما اگر یوسف اصلاً بچه نداشته باشد، آن سخن نه کاذب است نه صادق.

به این ترتیب این موضوع مابعدالطبیعی، یعنی تعریف واقع‌گرایی و در مقابل آن ضد واقع‌گرایی، به نتایجی در منطق منتهی می‌شود. از سوی دیگر، به عقیده‌ی دامت، مسئله‌ای که منطق درباره‌ی آن صدق کند، همواره مسئله‌ای است که نظریه‌ای معنی می‌تواند آن را حل کند. پس نخست باید وجه یک مسئله در درون یک نظریه‌ی معنی معین روشن شود، و پس از آن به جنبه‌های منطقی و مابعدالطبیعی آن مسئله رسیدگی گردد. از این‌رو، ضد واقع‌گرایی دامت از رهیافت خاص او به نظریه‌ی معنی سرچشمه می‌گیرد، و البته با تأییدپذیری پیوندهایی دارد.

به عقیده‌ی دامت، یک نظریه‌ی معنی درباره‌ی یک زبان معین باید کاملاً روشن کند که دانستن معنای جملات گوناگون این زبان یعنی چه؟ اگر ماهیت عرفی معنی را در نظر بگیریم، دانستن معنای جملات یک زبان باید خود را در نحوه‌ی به کارگیری جملات آن توسط ما آشکار سازد و نظریه‌ی معنی باید بتواند توضیح دهد که دانستن معنای جملات زبان چگونه خود را آشکار می‌سازد. دامت به جای مرتبط دانستن معنای جمله با شرایط صدق واقع‌گرایانه، آن را با شرایط بیان‌پذیری (assertibility-conditions) جملات مرتبط می‌داند. زیرا معتقد است می‌توان به کودک آموخت که شرایط لازم برای گفتن جمله‌ای را تشخیص دهد، اما نمی‌توان به او آموخت که شرایط صدق جمله‌ای را مستقل از هر گونه قرینه و شاهده‌ی که ممکن است صدق آن را در پی داشته باشد

تشخیص دهد و بازشناسد. به این ترتیب، اگر به طور مثال جمله‌ای در باره‌ی وقایع گذشته به گونه‌ای باشد که ایجاب یا سلب آن به طور موجه قابل بیان نباشد، دیگر نمی‌توان فهمید که تحت چه شرایطی ایجاب آن صادق و سلب آن کاذب، یا بر عکس، است. به عقیده‌ی دامت کسانی که به اصل دو ارزشی بودن صدق جملات و گزاره‌ها قائل‌اند، در خصوص جملات و گزاره‌های تصمیم‌ناپذیر با مشکلاتی مواجه می‌شوند. مدافعان اصل مذکور معنای جمله را با شرط صدق آن یکی می‌دانند، بنابراین اصولاً باید بگویند که تحصیل شرط صدق در هر موردی، و حتی در مورد جملات تصمیم‌ناپذیر که راهی برای تحصیل شرط صدق آنها وجود ندارد - چگونه صورت می‌گیرد. بنابراین، به تصور او نظریه‌ی معنایی قابل دفاع و پذیرفتنی است که معنای جمله را با پاره‌ای از ویژگی‌های استعمال آن مرتبط بدانند.

دامت راه‌های مختلفی را برای بیان این ارتباط بررسی می‌کند. براساس یکی از این راه‌ها، معنای جمله با تأیید آن پیوند می‌خورد. این راه او را به آن نوع ضد واقع‌گرایی می‌رساند که تعمیم شهودگرایی در ریاضیات است. البته دامت خود را متعهد به شهودگرایی نمی‌داند، اما دیدگاهش به گونه‌ای است که طرفداری بسیار از آن نشان می‌دهد.

دامت نگرش خود به نظریه‌ی معنی و نسبت آن با چالش بین واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی را سال‌ها قبل در مقاله‌ی «نظریه‌ی معنا چیست؟» (What is a theory of meaning? II) به طور جامع عرضه کرده است؛ این مقاله بعدها به همراه مقالات دیگر او در کتابی با عنوان گستره‌های زبان ۱۹۹۳ (*The Seas of Language*) چاپ شده است. دامت در کتابش اساس منطقی مابعدالطبیعه ۱۹۹۱ (*The Logical Basis of Metaphysics*) مسیر خود از نظریه معنی به مابعدالطبیعه را به طور مفصل مورد بحث قرار داده است. او همچنین در عناصر شهودگرایی (*Elements of Intuitionism*) درباره‌ی فلسفه‌ی شهودگرایی ریاضی، که به جنبه‌های مختلف فلسفی و منطقی و ریاضی مسئله مربوط است، بحث کرده است. بسیاری از مقالات قدیم‌تر دامت در کتاب صدق و معماهای دیگر ۱۹۷۸ (*Truth and Other Enigmas*) منتشر شده است.

Putnam, Hilary

هیلری پاتنم (۱۹۲۶-)

پاتنم در دانشگاه پنسیلوانیا و در دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس تحصیل کرد و در اصل در سنت پوزیتیویسم منطقی تربیت شد؛ او ابتدا به ویژه تحت تأثیر تعلیمات رودلف کارنپ بود، اما بعدها از فیلسوفانی مانند دبلیو. وی. کواین و ویتگنشتاین و نلسون گودمن تأثیر پذیرفت، و سرانجام یکی از جدی‌ترین نقادان سنت مذکور گردید. او از ۱۹۷۶ استاد ریاضیات جدید و منطق ریاضی در دانشگاه

هاروارد است. پاتنم هر چند کار علمی اش را با منطق و فلسفه‌ی علم و ریاضیات آغاز کرد و در این حوزه‌ها به موفقیت‌هایی دست یافت و به اتفاق یکی دیگر از منطق‌دانان موفق به حل مسئله‌ی دهم هیلبرت (Hilbert) در باب معادلات دیوفانتین (Diophantine) برگرفته از نام دیوفانتوس اسکندرانی (Diophantus of Alexandria)، ریاضی‌دانی که زمان زندگی اش روشن نیست) گردید، از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ بیش‌تر در دو حوزه‌ی فلسفه‌ی عمومی زبان و فلسفه‌ی ذهن به فعالیت پرداخت. او در حوزه‌ی معرفت‌شناسی نیز دارای سهمی مهم است: او استدلال کرد که صدق در نهایت یک مفهوم معرفتی است، یعنی صدق و «مقبولیت عقلانی ایده‌آل» (یا توجیه ایده‌آل) مفاهیمی هستند که درهم تنیده‌اند؛ علاوه بر این او از شک‌گرایی بنیادی یا شک‌گرایی فراتر از شاهد (evidence-transcendentscepticism) انتقاد کرد، و ضمن دفاع از آنچه خود وی «واقع‌گرایی درونی» (internal realism) می‌نامد نشان داد که آن دو مسئله، یعنی مفهوم معرفتی بودن صدق و نادرستی شک‌گرایی بنیادی یا شک‌گرایی فراتر از شاهد به یکدیگر بسته هستند.

پاتنم در انتقاد از پوزیتیویسم منطقی استدلال کرد که معرفت انسان، هیچ مبنای ممتاز، از قبیل داده‌های حسی (sense - data) ندارد؛ و هیچ اصل ثابتی برای تأییدپذیری (verifiability) نمی‌توان یافت؛ و تمایز امر واقع - ارزش (fact-value) آن گونه که پوزیتیویست‌ها قائل‌اند وجود ندارد؛ و نمی‌توان جملات را به تنهایی صادق یا کاذب دانست (یعنی، کل‌گرایی holism درست است نه اتم‌گرایی).

پاتنم در دوره‌ی اول فعالیت‌های فکری اش تعدادی مقاله نوشت که تأثیر چشم‌گیری در فلسفه‌ی تحلیلی داشت. او در یک دسته از این مقالات این دیدگاه را مطرح کرد که باورها و تمایل‌ها حالات نظام‌هایی هستند که برای کارکردهای مختلف سازمان یافته‌اند. او در این نظریه‌ی ساختارگرایانه‌ی ذهن با آوردن تشبیه رایانه (که در مقاله اش «محمول‌های روان‌شناختی» (Psychological Predicates) ۱۹۶۷ و دیگر مقالاتش مطرح می‌کند) می‌کوشد مسائل سنتی مربوط به ثنویت ذهن / بدن و مسائل ماده‌گرایی را کنار بگذارد. (این مقاله به همراه مقالات دیگر در ذهن و زبان و واقعیت ۱۹۷۵، *Mind, Language and Reality* منتشر شده است.) او کوشید نشان دهد که نسبت حالات ذهنی به ماهیت محیطی که این حالات در آن تحقق می‌یابند مثل نسبت برنامه‌های رایانه به ماهیت رایانه است. فکر مؤثر دیگری که در آثار این دوره‌ی فکری پاتنم رشد کرد عبارت است از «بیرون‌گرایی معناشناختی» (semantic externalism) پاتنم در چند مقاله، از جمله در «آیا معنی‌شناسی ممکن است» (Is, semantics possible و در «معنی معنی» (The meaning of meaning, ۱۹۷۵)، این مسئله را مطرح کرد که دست کم مرجع پاره‌ای تعبیّرات، به ویژه در مورد تعبیّرات مربوط به انواع طبیعی، تصورات

یا توضیحات مربوط به آن در ذهن گوینده نیست. به طور مثال، «معنای» سنتی مربوط به «لیمو»، مانند چیزی که در درخت می‌روید و زرد و ترش و کوچک و بیضی شکل است، ممکن است با چیزهایی سازگار آید که لیمو نیستند، و همچنین ممکن است بر لیموهای واقعی تطبیق نشود زیرا چه بسا بعضی لیموها، به هر دلیل، فاقد این ویژگی‌ها باشند. پاتنم بر آن است که هر چند عادت‌های زبانی ما، از جمله قصد ما در ارجاع به اشیا، ساختار مشترکی دارد، معلوم نیست که کسانی که زبان را برای نیل به این هدف به کار می‌برند قادر باشند که این ویژگی را تشخیص دهند. به این ترتیب، مرجع کلمه‌ی «لیمو» (در یک استعمال این کلمه) میوه‌ی یک نوع درخت افریقایی (citrus) است. یا مرجع مثلاً کلمه‌ی «آب» در استعمال رایج جوهری است که شیمی دانان هر مقدار از آن را با H_2O یکی می‌دانند؛ در حالی که تعداد اندکی از کسانی که این کلمه را به کار می‌برند از این ساختار شیمیایی آن اطلاع دارند. حاصل اینکه، به عقیده‌ی پاتنم بسیاری از کلمات به طور مستقیم بر مدلول دلالت می‌کنند بی‌آن که تصورات یا معانی یا ویژگی‌ها در این کار واسطه باشند.

پاتنم در کتابش معنی و علوم اخلاقی (1978, *Meaning and Moral Sciences*) علیه ضد واقع‌گرایی استدلال می‌کند و می‌گوید صدق را نمی‌توان بیان‌پذیری تضمین شده تلقی کرد زیرا می‌توان گزاره‌ای نشان داد که به صورت تضمین شده بیان‌پذیر، اما کاذب است. با این حال، او در کتابش عقل و صدق و تاریخ (1981, *Reason, Truth and History*) از این دیدگاهش که صدق اساساً غیر معرفتی (non-epistemic) است دست برداشت و پذیرفت که صدق با بیان‌پذیری تضمین شده (warranted assertibility) یکی است.

مرحله‌ی اصلی در این تحول فکری پاتنم این بود که او معتقد شد شک‌گرایی فراتر از شاهد، خود مُبطل است. اگر کسی فرض کند که ما همه مغزهای در خُمَره هستیم (و فرض این باشد که اکنون ما چنین نیستیم) در این صورت جمله‌ی «ما مغزهای در خُمَره هستیم» هنوز به همان معنایی خواهد بود که اکنون هست. این فرض در واقع به معنی این خواهد بود که فرض کنیم معانی «در سر هستند». اما فرض اخیر چیزی است که نظریه‌ی ارجاع علی یا مستقیم پاتنم آن را باطل و بی‌اعتبار می‌داند. در واقع، در جهانی که ما همه مغزهای در خُمَره باشیم، یک «چرخش ارجاعی referential shift» رخ خواهد داد و جمله‌ی «ما همه مغزهایی در خُمَره هستیم» معنای بسیار متفاوتی خواهد داشت. کلمه‌ی «مغز» اکنون به طور مستقیم به اندام خاصی دلالت می‌کند؛ اما در جهان خُمَره، «مغز» به طور مستقیم بر جنبه‌هایی از برنامه‌ی رایانه دلالت خواهد کرد؛ در مورد کلمه‌ی «خُمَره» نیز چنین است. اما اگر این چنین باشد، تعبیر «ما همه مغزهایی در خُمَره هستیم» در جهان خُمَره کاذب خواهد بود زیرا مغزها دیگر جنبه‌های برنامه رایانه نیستند. در نتیجه این تعبیر، گوینده‌ی آن هر کس باشد،

همواره کاذب، و بنابراین شک‌گرایی افراطی دیدگاهی باطل است. این تحلیل پاتنم را می‌توان با تناقض نمای اسکولم (skolem's paradox) مقایسه کرد، زیرا در آن تناقض نما نیز به سبب یک «چرخش ارجاعی» مشابه، جمله‌ی «اعداد حقیقی ناشمردنی هستند» صادق است، اما نه به سبب اینکه ما در جهان شمارش‌ناپذیر هستیم، بلکه حتی در یک مدل شمارش‌پذیر نظریه‌ی مجموعه نیز صادق است. اگر کسی فرض کند که ما می‌توانیم فراتر از جهان (یا مدل) برویم و کشف کنیم که ما واقعاً مغزهای در خُمره بوده‌ایم؛ پاتنم در پاسخ خواهد گفت که این فرض تعبیری از آن چیزی است که من «واقع‌گرایی مابعدالطبیعی» (metaphysical realism) می‌نامم. پاتنم این دیدگاه را نادرست یا به تعبیر بهتر، ناسازگار می‌داند. اگر این فرض را در زبان خودمان تعبیر و عرضه کنیم نادرست است زیرا چنان که قبلاً گفتیم، جمله‌ی «ما مغزهای در خُمره هستیم» به عقیده‌ی پاتنم نادرست و کاذب است. و اگر کسی در پاسخ پاتنم بگوید که «آری، اما اگر از نظرگاه چشم خدا بنگریم خواهیم دید که واقعاً مغزهای در خُمره هستیم»، پاتنم پاسخ می‌دهد که این نظرگاه مستلزم زبانی غیر از زبان معمولی ما است، زبانی که بتواند این را به درستی بیان کند که «ما مغزهای در خُمره هستیم». اما در این صورت، جمله‌ی مذکور بی‌معنی خواهد شد.

به اعتقاد پاتنم، «واقع‌گرایی مابعدالطبیعی» دیدگاهی است که براساس آن حتی نظریه‌ای که از حیث معرفت‌شناسی کمال مطلوب است ممکن است غلط باشد؛ به تعبیر دیگر، براساس واقع‌گرایی مابعدالطبیعی، صدق امری است غیر معرفتی، پاتنم در آثار اخیرش کوشیده است تا توخالی بودن این دیدگاه را نشان دهد. او در عین حال بر آن است که واقع‌گرایی مابعدالطبیعی را می‌توانیم به عنوان دیدگاهی باطل کنار بگذاریم، اما به واقع‌گرایی درونی یا عمل‌گرایانه، که پرس (Peirce) پیشنهاد کرده است، معتقد باشیم. واقع‌گرایی درونی (internal realism) واقع‌گرایی مربوط به علم و زبان است، اما این نوع واقع‌گرایی فقط به عنوان یک نظریه‌ی علمی محدود به درون علم مورد قبول است. این نوع واقع‌گرایی شدیدتر از تأییدگرایی است زیرا براساس آن، باورهای صادق باورهای موجه نیستند بلکه تنها باورهایی که به طور ایده‌آل موجه‌اند باورهای صادق‌اند؛ همچنین براساس واقع‌گرایی درونی یا عمل‌گرایانه ارجاع بر معنی مقدم است. از سوی دیگر، واقع‌گرایی درونی، ارجاع را مستقل از استعمال و مستقل از آنچه می‌تواند به طور ایده‌آل تأیید شود می‌داند، و از آن جا که صدق با ارجاع پیوند می‌خورد، بنابراین صدق نیز مفهومی معرفتی است. حاصل سخن پاتنم این است که تنها معیار چستی امر واقع عبارت است از این که پذیرفتن چه چیزی به طور ایده‌آل معقول است. بنابراین ممکن است نتوانیم در هر موردی اصل دو ارزشی بودن صدق را حفظ کنیم زیرا مثلاً در مورد گزاره‌ی «گ»، ممکن است نه قبول آن به طور ایده‌آل معقول باشد نه رد آن. به این ترتیب صدق و توجیه دو

مفهوم متمایز اما لازم و ملزوم یکدیگرند.

این دیدگاه اخیر پاتنم علاوه بر آثار ذکر شده در این کتاب‌ها نیز به طور مفصل پرورده شده است:
واقع‌گرایی و عقل (۱۹۸۳) *Realism and Reason*؛ وجوه چندگانه‌ی واقع‌گرایی (۱۹۸۷) *The Many Faces of Realism*؛ بازنمایی و واقعیت (۱۹۸۹) *Representation and Reality*؛ واقع‌گرایی با وجه انسانی
(۱۹۹۰-۱۹۹۴) *Realism with a Human Face*؛ واژه‌ها و زندگی *Words and Life*